

## در هفته حمایت از دانشجویان، برای آزادی دانشجویان اسیر و دفاع از آزادی به پاخیزیم!

## اهمیت مبارزه کارگران نفت در شرایط اوج گیری مبادرات کارگری و توده‌ای

یوسف آبخون

کارگران نفت وجود نداشت، ولی این رویارویی از هر نظر حائز اهمیت فوق العاده است. هم از نظر گسترش جنبش کارگری، که با ورود کارگران نفت، آن را وارد مرحله‌ای از نظر کیفی کاملاً جدیدی خواهد کرد. و هم از نظر طرح مسائلی که در حال حاضر برای جامعه ما جنبه استراتژیک پیدا کرده و حل آن‌ها در دستور مبارزات روزمره کارگران نفت قرار گرفته است. این مسایل که سرانجام این کشور با ورشکستگی و نابودی کامل صنعت و تولید آن، که به صنعت نفت نیز کشیده شده، به کجا خواهد کشید و این‌که سرانجام مبارزات کارگران و اکثریت مردم محرومی که به فقر و فلاکت دچار شده اند، چه خواهد شد؟

ناگفته پیداست که جنبش کارگری ما با ورود کارگران نفت به این دور از مبارزات کارگری، که با گسترش بی سابقه اعتراضات به عدم پرداخت دستمزدهای معوقه تا بیش از یک سال تمام و خطر اخراج‌های دسته جمعی کارگران صنایع بزرگ در بیش از ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ کارخانه آغاز شده، از توان فوق العاده‌ای برخوردار خواهد شد.

معلوم است توان و ظرفیت جنبش کارگری ما بستگی به این دارد که کارگران، و از جمله کارگران نفت، تا چه اندازه بتوانند از فرصت به دست آمده برای حل مسایل خود استفاده نمایند. ولی برای سران رژیم اسلامی، که از وحشت تکرار حوادث تاریخی سال‌های ۵۶-۵۷ به لرزه افتاده اند، رویارویی با کارگران نفت ساده نیست. زیرا نقش تعیین کننده کارگران نفت در تحولات تاریخی همان سال‌ها و این که تغییری در موقعیت آن‌ها ایجاد نشده و هنوز هم حدود ۹۰ درصد از درآمدهای ارزی دولت از صادرات نفت تامین می‌شود، بر کسی پوشیده نیست. با توجه به این‌که نه تنها تغییری در موقعیت کارگران نفت ایجاد نشده، بلکه سران رژیم اسلامی با نابودی کل صنعت و تولید کشور، و همین‌طور صنعت نفت، کارگران این صنعت را به همان سرنوشتی دچار کرده‌اند که حالا کارگران بخش اعظم صنایع بزرگ با آن دست به گریبان هستند. شرایطی که می‌تواند موج خروشان از مبارزات کارگری را که حالا با وجود یکپارسازی‌های وسیع و عسدم پرداخت دستمزدهای

سران رژیم اسلامی سرانجام در برابر مبارزه قاطع کارگران شرکت ملی حفاری نفت اهواز که از ۲۴ مهرماه ۷۹ آغاز شده بود با سراسیمگی عقب نشستند. روز یکشنبه اول آبان ماه ۷۹، وزارت نفت در برابر اخطار سه روزه کارگران مبنی بر پس گرفتن طرح خصوصی سازی این شرکت و به اصطلاح واگذاری آن به صندوق بازنشستگی و پس انداز کارکنان صنعت نفت بیانیته‌ای انتشار داد. در این بیانیه رسماً اعلام شد که «به دنبال طرح موضوع واگذاری شرکت ملی حفاری ایران به صندوق بازنشستگی و پس انداز کارکنان صنعت نفت، گروه‌هایی از کارکنان شریف و زحمتکش این شرکت در خصوص نحوه واگذاری و نیز دورنمای فعالیت‌های آینده آن پرسش‌ها و ابهاماتی را با مسولان وزارت نفت مطرح کردند که حکایت از وجود برخی نگرانی‌های جدی داشت. به این سبب از سوی مهندس زنگنه، وزیر نفت، هیأتی مامور رسیدگی به موضوع شد. هیأت مذکور پس از تشکیل جلسات متعدد و بررسی زمینه‌های موجود و ابعاد مساله و گزارش آن به وزیر نفت، ایشان با توقف عملیات واگذاری شرکت ملی حفاری ایران و بررسی همه جانبه راه‌کارهای مناسب به منظور کارآمدی بیشتر و ارتقاء بهره‌وری موافقت کرد».

گر چه در این به اصطلاح پرسش و پاسخ میان کارگران و وزارت نفت جای هیچ گونه ابهامی هم در رابطه سرانجام طرح خصوصی سازی و هم عواقب مبارزه

اقدامات سرکوب‌گرانه قوه قضائیه بمنزله چماق علیه جنبش دانشجویی هم چنان ادامه دارد. از جمله ظرف ده روز گذشته سه تن از فعالین وابسته به «دفتر تحکیم وحدت» از طرف قوه قضائیه دستگیرگردیدند که از سوی این دفتر به این اقدام اعتراض شد و اعلام گردید که یکی از دستگیرشدگان زیر فشار دانشجویان سکنه قلبی کرده و به بیمارستان انتقال یافته است. علاوه بر این دانشجویان زندانی نیز در وضعیت دشواری به سر می‌برند، که نامه احمد باطنی از زندان که چندی پیش انتشار یافت، گوشه‌هایی از جنایات دژخیمان رژیم را در این زمینه افشاء می‌کند.

در چنین شرایطی یکی از تشکل‌های دانشجویی بنام «جبهه متحد دانشجویی» در روز سه شنبه ۲۳ آبان ماه با انتشار اطلاعیه‌ای عموم دانشجویان کشور را فرا خواند تا در روزهای ۶ تا ۱۳ آبان به عنوان هفته دفاع از دانشجویان در بند، اعتراضاتی در دانشگاه‌ها صورت گیرد.

از آن جا که جنبش دانشجویی یک جنبش بالفعل سراسری در عرصه دفاع از آزادی‌هاست و علاوه بر این با رشته‌های گوناگون با جنبش‌های دیگر چون جنبش زنان، جوانان، کارگران و زحمتکشان و... در پیوند است، ضروری است که هم چنان فعال در صحنه ظاهر شود و در عقب‌راندن تعامیت‌خواهان و تحکیم دست‌آوردهای گذشته جنبش، نقش مؤثر ایفاء کند.

سازمان ما بنوبه خود، از طیف‌های متنوع جنبش دانشجویی دعوت می‌کند که طی هفته جاری که به ۱۳ آبان منتهی می‌شود، با شعار آزادی دانشجویان و تمامی زندانیان سیاسی؛ دفاع از آزادی اندیشه و تشکل در دانشگاه‌ها؛ و کوتاه شدن دست مقامات قضایی از دانشگاه‌ها؛ به اشکال گوناگون حرکات اعتراضی را در دانشگاه‌های سراسر کشور سازمان دهند.

ما هم چنین از نیروها و ایرانیان مترقی و آزادی‌خواه در خارج کشور نیز دعوت می‌کنیم که در دفاع از دانشجویان و سایر زندانیان سیاسی، به هر طریق ممکن از حرکات اعتراضی دانشجویان در داخل کشور حمایت کنند.

هیئت اجرائی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۶ آبان ۱۳۷۹-۲۷ اکتبر ۲۰۰۰

### مرد کیست؟

محمدرضا شالکونی

در صفحه ۲

### «عبور از خاتمی» یا عبور

### از اصلاح طلبی؟

برهان

در صفحه ۳

### زنان در چنبره‌ی

### سنت و استبداد

فروغ اسدپور

در صفحه ۴

## مرتد کیست؟

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاتِ الدُّنْيَا

(قرآن، سوره نساء آیه ۹۴)

### محمد رضا شالگونی

اشکوری صرفاً به خاطر اظهار نظر درباره بعضی از مقررات مذهب رسمی، مرتد و محارب تلقی می‌شوند، آیا افرادی که اصلاً به چنین مقرراتی باور ندارند، می‌توانند صاحب حق شناخته شوند؟ خواه دادگاه ویژه روحانیت، یوسفی اشکوری را مرتد و محارب بشناسد و خواه او را از چنین اتهاماتی تبرئه کند، در این حقیقت که بی‌حقی مطلق مردم ایران در مقابل دستگاه ولایت، بنیاد حیاتی موجودیت جمهوری اسلامی است، تغییری ایجاد نخواهد کرد. فراموش نکنیم که قبل از یوسفی اشکوری، قضات جمهوری اسلامی هزاران انسان را صرفاً به اتهام عدم اعتقاد به مقررات مذهب رسمی به جوخه‌های مرگ سپرده‌اند. فراموش نکنیم که در تابستان سال ۶۷، زندانیان سیاسی صرفاً به خاطر عقایدشان قتل‌عام شدند. بسیاری از آن‌ها حتی بی آن‌که محاکمه بشوند، و بی آن‌که هدف سؤال‌های عقیدتی را دریابند، روانه قتل‌گاه شدند.

جالب این است که غالب اصلاح‌طلبان حکومتی در دفاع از یوسفی اشکوری، تأکید می‌کنند که او مسلمان معتقدی است و مرتد نیست. تأکیدات آن‌ها ناگزیر این سؤال را پیش می‌آورد که تکلیف آن‌هایی که واقعاً مرتد هستند چه می‌شود؟ آیا آن‌ها می‌توانند از حقوق شهروندی برخوردار باشند یا واجب‌القتل‌اند؟ این سؤال بسیار مهمی است. زیرا اگر قرار باشد هر کسی که «احکام نورانی اسلام» را مورد تردید قرار می‌دهد، مرتد و واجب‌القتل باشد، باید اکثریت مردم ایران روانه قتل‌گاه بشوند. مثلاً تردیدی نیست که «احکام نورانی اسلام» برده‌داری را مجاز می‌شمارد یا برای زنان، حقوق اجتماعی برابر با مردان قایل نمی‌شود، اما در این هم تردیدی نیست که اکثریت مردم، صرف نظر از این‌که خود را مسلمان بدانند یا نه، چنین احکامی را نمی‌پذیرند. چون و چرا کردن دائمی درباره همه قوانین و قواعد و سیستم‌های حقوقی و سیاسی حق مسلم و ضروری همه افراد است. چشم‌پوشی از این حق حیاتی جز تن دادن به بردگی معنایی ندارد، و مردم ایران دیگر حاضر نیستند به این بردگی تن بدهند. وحشت جمهوری اسلامی از این جاست.

### «راه کارگر الکترونیکی»

صفحه سازمان کارگران انقلابی ایران

(راه کارگر) با شکل و محتوای جدید!

از صفحه سازمان انقلابی کارگران ایران

(راه کارگر) در اینسترننت دیدن کنید

ارکان قانون اساسی جمهوری اسلامی است. فراموش نکنیم که جسورانه‌ترین بیان این تفسیر به خود خمینی تعلق دارد. آیا او نبود که گفت «حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله ... است ... و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج ... می‌تواند هر امری را چه عبادی یا غیرعبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است ... جلوگیری کند؟» بنا به اصل «مصلحت نظام» که خمینی تدوین کننده آن است، منافع روحانیت حاکم، مقدس‌ترین مقدمات جمهوری اسلامی است. بنابراین تصادفی نیست که در جمهوری اسلامی مخالفت با ولی فقیه، خود به خود، به بازگشت از دین، جنگ با خدا و پراکندن تباہی در جهان، تعبیر می‌شود. در حکومت مذهبی، فرمان‌روا نمی‌تواند خدا نباشد، زیرا او خود را نماینده خدا معرفی می‌کند، نماینده انحصاری خدا؛ و اگر خدا از طریق دیگری خود را نشان بدهد، موقعیت او به مخاطره می‌افتد. هم چنین اگر قوانین منسوب به خدا بر فراز فرمان‌روا باشند، موقعیت او را به خطر می‌اندازند. در حکومت مذهبی خدا نمی‌تواند بلندتر از فرمان‌روا سخن بگوید، همان‌طور که نمی‌تواند بدون اجازه او سخن بگوید.

۲) در جمهوری اسلامی برخورد ویژه با آخوندها از ضرورت‌های حیاتی حکومت کردن محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، آخوندها گروه اجتماعی ممتازی تلقی می‌شوند و این موقعیت ممتاز یک تیغ دولبه است: هر آخوندی که در خدمت نظام باشد از حرمت و حریم ویژه‌ای برخوردار می‌شود؛ برعکس، هر آخوندی که در هم‌خوانی کامل با نظام نباشد، ممکن است بیش از افراد عادی مجازات شود. بنابراین، وجود دادگاه ویژه روحانیت چیز تعجب‌آوری نیست. در واقع، برچیده شدن چنین نهادی زره دفاعی رژیم را آسیب‌پذیر می‌سازد. زیرا اگر روحانیت حاکم نتواند قاطعانه از حق انحصاری خودش در بیان و تفسیر اراده خدا - یعنی بنیاد اصلی حکومت دین - دفاع کند، به سرعت درهم می‌شکند. دادگاه ویژه روحانیت نشان می‌دهد که در حکومت مذهبی حتی معتقدان به مذهب رسمی نیز نمی‌توانند از حقوق شهروندی قابل اتکایی برخوردار باشند. آن‌ها ناگزیرند تفسیر فرمان‌روا از مذهب رسمی را عین کلام خدا بدانند. در حکومت مذهبی تنها مخالفت با مذهب رسمی نیست که ارتداد و جنگ با خدا تلقی می‌شود، مخالفت با تفسیر حکومتی از مذهب رسمی نیز چنین است. تصادفی نیست که در جمهوری اسلامی، حتی آزادی بحث و نظر آخوندهای مذهب رسمی نیز معنایی ندارد.

۳) جمهوری اسلامی با آزادی‌های بنیادی فردی، ذاتاً ناسازگار است، در جایی که افرادی مانند یوسفی

شاید این آیه قرآن بهتر از یک بحث تفصیلی بتواند سرشت جمهوری اسلامی را توضیح بدهد. ترجمه آن به زبان فارسی ساده می‌تواند چنین باشد: «و به کسی که خود را به شما مسلمان معرفی می‌کند، به خاطر بهره‌دنیوی، نگوئید ایمان نداری». با مراجعه به قرآن می‌توانید ببینید که این آیه در وسط آیه‌هایی قرار دارد که همگی رهنمودهایی هستند درباره جهاد. ماجرا از این قرار بوده که بعد از مهاجرت پیغمبر اسلام به مدینه، وقتی کار اسلام بالا گرفت، عده‌ای از جنگجویان اسلام، تنها اعتراف ساده به مسلمانی را دیگر کافی نمی‌دانستند و می‌کوشیدند به انحاء مختلف، دیگران را به نام نامسلمانی متهم کنند تا بتوانند هست و نیست آن‌ها را به عنوان عنیتم جنگی تصرف کنند. و این آیه آن‌ها را از چنین کاری منع می‌کند. در هر حال، مضمون قطعی آیه این است که نمی‌شود کسی را که خود را مسلمان معرفی می‌کند به نامسلمانی متهم کرد.

حال اگر در کنار خبرهای مربوط به محاکمه یوسفی اشکوری در دادگاه ویژه روحانیت، به این آیه توجه کنید، درمی‌یابید که این دادگاه به نام دفاع از اسلام دارد همان کاری را می‌کند که آن آزمندان بی‌رحم اوایل اسلام می‌کردند. زیرا هر نظری که درباره یوسفی اشکوری داشته باشید، نمی‌توانید این واقعیت را انکار کنید که او خود را بی‌هیچ اگر و مگر، و حتی با شوریدگی انکارناپذیری، مسلمان می‌داند و مسلمان می‌نامد. اما دادگاه ویژه روحانیت، او را متهم می‌کند که «مرتد» است و «محارب» و «مفسد فی الارض».

محاکمه یوسفی اشکوری بعضی از ویژه‌گی‌های اساسی جمهوری اسلامی را به نحو جالبی به نمایش می‌گذارد که در این‌جا به چند فقره آن‌ها اشاره می‌کنم:

۱) در جمهوری اسلامی نقض قوانین و مقررات دین اسلام نه تنها اشکالی ندارد، بلکه از ضرورت‌های حیاتی دوام موجودیت «حکومت اسلامی» است، البته به شرط این‌که از طرف خود حکومت صورت بگیرد یا با اجازه آن. نقدترین نمونه آن نقض همین آیه مورد بحث ماست. اگر شما این آیه را در مقابل دادگاه ویژه روحانیت بگذارید، پاسخ دندان‌شکنی دریافت خواهید کرد. آن‌ها خواهند گفت: فهم و تفسیر این آیه و به طور کلی همه مقررات شریعت از حقوق انحصاری ولی فقیه محسوب می‌شود. همان‌طور که فهم و تفسیر قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز از حقوق انحصاری اوست. بر خلاف آه و ناله اصلاح‌طلبان حکومتی، چنین تفسیری از اختیارات ولی فقیه، از ابداعات تمامیت‌خواهان نیست؛ بلکه از

## «عبور از خاتمی» یا عبور از اصلاح طلبی؟

### برهان

این جریان است. اگر «عبور از خاتمی»، به معنی عبور از این مقدسات و اصول جریان اصلاح طلبی نباشد، از هرکس دیگر هم که جای او را بگیرد، انتظار «فهرمانی» و «معجزه» بی جا خواهد بود. ولی نکته این جاست که عبور جریان اصلاح طلبی از اصول و چهارچوب‌های خود، عبور از اصلاح طلبی، خواهد بود.

و تا جایی که به حقوق و خواسته‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی توده‌های مردم برمی‌گردد، حالا دیگر برای خوشبین‌ترین‌ها هم باید روشن شده باشد که نخستین شرط هرگونه اصلاح و تحولی در این زمینه‌ها، عبور از خود اصلاح طلبی، و عبور از جمهوری اسلامی است.

### دنباله از صفحه ۱ اهمیت مبارزات کارگران .....

معوقه، تا بیش از یک سال تمام، در سراسر کشور به راه افتاده به حمایت فعال از کارگران نفت بکشاند. و بر این وضعیت باید شرایط تحمل ناپذیر و فلاکت بار کنونی را افزود که نه تنها کارگران بلکه اکثریت محروم و گرسنه، از جوانان گرفته تا زنان و بیکاران و معلمان و کارمندان و دانشجویان و... را در برابر مساله واحدی قرار داده است. وضعیتی که با نابودی ساختاری کل اقتصاد کشور توسط سران رژیم اسلامی، رهایی از فلاکت و حقارت موجود بدون رهایی از استبدادی که این رژیم برای چپاول ثروت‌های ملی ایجاد کرده، ممکن نیست. خطر حقارت و فلاکتی که با برنامه خصوصی‌سازی صنعت نفت، که ظاهراً دیگر بدون تسلیم و واگذاری آن به سرمایه خارجی چاره‌ای برای راه اندازی آن باقی نمانده، گریبان‌گیر کارگران نفت نیز شده است.

تردیدی نیست که این هم‌سرنوشتی کل کارگران از یک طرف و با اکثریت محروم از طرف دیگر شرایط مناسبی فراهم می‌کند که هم برای جنبش کارگری و هم جنبش برابری طلبانه و آزادی خواهانه عمومی، فرصت‌های جدید مبارزاتی ایجاد خواهد کرد. به شرط آن‌که کارگران بتوانند از فرصت به دست آمده برای تقویت همبستگی طبقاتی و اتحاد و سازمان‌یابی سراسری خود سود جویند. چرا که جنبش کارگری ما به تنهایی قادر نخواهد بود رژیم اسلامی را وادار کند که اولاً اقدام موثری در رابطه با خواسته‌های شان انجام دهد. خواسته‌هایی که حالا بدون اقداماتی اساسی در سطح کلان اقتصادی قابل تامین نیست. و ثانیاً حقوق پایه‌ای و اتحادیه‌ای کارگران را به رسمیت بشناسد. چرا که کارگران بدون این حقوق و به راه انداختن یک جنبش عمومی کارگری هم برای خواسته‌های پایه‌ای و اتحادیه‌ای شان و هم خواسته‌های روزمره شان به جایی نخواهند رسید. جنبشی که بدون تکیه بر حمایت جنبش توده‌ای نمی‌تواند خود را گسترش دهد. جنبشی که حالا با توجه به فضای برانگیختگی عمومی و به ویژه با تسلیم صنعت نفت به عنوان یک صنعت ملی به سرمایه خارجی و حساسیت عمومی نسبت به آن، زمینه مناسبی برای حمایت از آن فراهم شده است.

دولت و نهاد مجلس، همه اسباب برای پیشبرد اصلاحات و تحمیل آن به جناح رقیب، فراهم بوده است؛ و اگر رقیب توانسته است علی‌رغم این همه، خط خود را بر اصلاح طلبان تحمیل کند، عیب در ناتوانی رئیس دولت در بکار گرفتن این اهرم‌ها، و در «تسامح و تساهل» بیش از اندازه او در برابر کارشکنان بوده است. و به این نتیجه رسیده‌اند که راه نجات اصلاحات در رژیم، در «عبور از خاتمی» است.

پروژه «عبور از خاتمی»، صرفنظر از انگیزه‌ی یادشده، هدف دوگانه حساب شده و آینده‌نگرانه‌ای را نشانه رفته است: از یک طرف بازسازی امید در مردم نسبت به اصلاحات در رژیم اسلامی؛ و از طرف دیگر بازسازی اعتماد در مردم، برای کسب آراء آنان در انتخابات نزدیک شونده ریاست جمهوری. طراحان این پروژه خوب می‌دانند که وقتی خودشان از خاتمی و سرنوشت اصلاحات تا این حد مأیوس شده‌اند، وضع در نزد مردم چگونه است. آنان در هراس‌اند که اصلاح طلبان، دیگر نتوانند برای راندن نارضائی و نفرت توده‌ای از رژیم اسلامی در مجاری قانونی، و رام و آرام کردن مردم نقش ایفاکنند و سیل، همه را با خود ببرد. آنان هم چنین از آن در وحشت‌اند که با روی آوردن مردم به تحریم انتخابات ریاست جمهوری در سال آینده، از کف رفتن «مشروعیت مردمی و قانونی» جریان اصلاح طلبی حکومتی نیز عریان شود و اصلاح طلبان، بی تکیه‌گاه و پشت‌پنانه در معرض خلع از دولت و مجلس، و قلع و قمع بی محاباتی قرار بگیرند، که تاکنون، از ترس همین «مشروعیت»، از آن پرهیز شده بود.

گذشته از انگیزه‌ها و هدف‌ها، این سؤال مطرح است که آیا «عبور از خاتمی» مشکلی را از اصلاح طلبان و از مردم، خواهدگشود؟ تا جایی که به مطالبات خود اصلاح طلبان مربوط می‌شود، جواب، منفی است؛ چون همان‌طور که گفته شد، نقش شخصیتی و رفتاری خاتمی در به شکست کشیدن اصلاحات، عاملی حاشیه‌ای و کمکی بوده است. عامل اصلی شکست، این است که جریان اصلاح طلبی حکومتی حاضر به عبور از قانون اساسی، رکن اصلی آن - ولایت فقیه -، و نیز دیگر کانون‌های قدرت واقعی نظیر رفسنجانی و قوه قضائیه و مجلس خبرگان و غیره نشده است. مسأله سرنوشت اصلاحات، عبور از خاتمی نیست، عبور از قانون اساسی، ولایت فقیه و اتوریته‌های واقعی قدرت است. عبور از خاتمی، به این دلیل امروز بر سر راه جریان اصلاح طلبی قرار گرفته است که خود این جریان حاضر نبوده است از این موانع عبور کند؛ و خاتمی، فقط عنصری شاخص از

فکر «عبور از خاتمی» را برخی از اصلاح طلبانی مطرح کرده‌اند که از ناتوانی او در مقابله با فشارهایی که بر اصلاح طلبان وارد شده است و می‌شود، نومید گشته‌اند. اینان می‌بینند که دیگر جای نفس کشیدن برای‌شان باقی نمانده است؛ حریف، پیاده‌شان را تارومار کرده، اسب و رخ‌شان را گرفته، و شاه‌شان را به کیش و مات کشانده است. آنان با هر زبان سنجیده و مؤدبانه‌ای هم که منظورشان را بیان کنند، در حقیقت، عبور از بی‌عرضگی، بی‌لیاقتی، و سازش‌کاری خاتمی را در نظر دارند.

خاتمی در صحبت اخیر خود با دانشجویان، مطرح‌کنندگان پروژه «عبور از خاتمی» را کسانی معرفی کرد که او را «فهرمان» پنداشته و انتظار داشته‌اند که «بیاید و با معجزه، یکشنبه تحولات اساسی در جامعه ایجاد کند»، و چون با عدم «تحول دل‌خواه» در جامعه روبرو شده‌اند، دچار دل‌سردی و دل‌زدگی گشته‌اند.

می‌گویند شخصی به جنگ رفت، هیچ نجنگید و فقط خورد. علت را پرسیدند، گفت: «دستانم بند بود. در یک دست شمشیر و در دیگری سپر. با چه می‌جنگیدم؟! روشن است که مطرح‌کنندگان «عبور از خاتمی»، از او انتظار نداشته‌اند که «یکشنبه تحولات اساسی و دل‌خواه» در جامعه ایجاد کند، بلکه این انتظار را از او داشته‌اند که در سه سال و اندی، دست کم جریمه و «معرفت» دفاع از یک روزنامه نگار، یک روحانی، و یک وزیر اصلاح طلب حواری‌اش را از خود نشان دهد. اما جواب خاتمی این است که: در یک دست، دولت، در دست دیگر، مجلس و پشت سر، بیست میلیون رأی. با چه دفاع می‌کردم؟ آیا مرا «فهرمان» پنداشته‌اید که انتظار چنین «معجزه»‌ای را از من دارید؟!

با این حال همه کاسه کوزه‌های شکست جریان اصلاح‌گرائی در رژیم را بر سر بی‌عرضگی و بزدلی خاتمی شکنندن، بی انصافی است. خاتمی اگر در تحریف انتظارات اصلاح طلبان، برحق نیست، اما در این که برآورده شدن همین انتظارات ناچیز آنان را «معجزه» ای می‌داند که از یک «فهرمان» یا پیغمبر می‌شود توقع داشت، برحق است. فرض کنیم جای خاتمی را آدم با شهامت و با عرضه‌ای بگیرد که بجای پنهان‌کاری از مردم و ساخت و پاخت‌های پشت پرده و تسلیم شدن به فشارها و تهدیدهای صاحبان قدرت، به سمت آنان هجوم ببرد. این جایگزین با برداشتن شمشیر چوبین و سپر مقوائی خاتمی، یعنی دولت بی‌قدرت و مجلس تحت امر، چه کاری از پیش خواهدبرد؟ مسأله اصلی حتماً بر سر ذلت دولت خاتمی و زبونی مجلس ششم نیست؛ ساختار قدرت در جمهوری اسلامی است که تحمیل کمترین اصلاحات در رژیم را به ارکان واقعی قدرت (حتماً با در دست داشتن نهادهائی چون دولت و مجلس) به یک «معجزه» تبدیل می‌کند. تحلیل طراحان پروژه «عبور از خاتمی»، احتمالاً این بوده باشد که با برخورداری از بیست میلیون رأی، و با در اختیار داشتن دستگاه

## زنان در چنبره‌ی سنت و استبداد

### فروغ اسدپور

و تنها از الهیات و تقدسات خرافی مابانه‌اش می‌گیرد و همه مسایل زمینی را با قوانین "غیر زمینی" محک می‌زند، هیچ‌گونه اختیار و صلاحیتی برای زن قایل نبوده و همواره با کینه و سوظن شدید نسبت به رفتار جنسی زنان نگرینسته، آزار و اذیت از سوی مردان و سوءرفتارهای شان را واکنشی به سبک‌سری و شهوانی بودن رفتار جنسی زنان دانسته و به همین دلیل زن آزاری و زن ستیزی را مرتباً در اشکال وحشیانه‌تری بازتولید می‌کند. اما پاسخ زنان ایران به این آپارتاید جنسی مقاومت و باز هم مقاومت بوده است که در اشکال متفاوتی خود را می‌نمایاند.

در ایران انقلاب آرام و دردناکی از سوی زنان و دختران علیه سیستم مردسالار دولتی و خانوادگی در جریان است. این شورش زنانه، این حرکت اعتراضی بغایت دشوار متاسفانه هنوز از سازماندهی و پلانقرم و نظم سراسری برخوردار نیست. انزوای این طغیان بی نظیر تاریخی از دیگر حرکات اعتراضی و مبارزاتی درون جامعه نظیر جنبش کارگری و دانشجویی بشدت حس می‌شود. جریانات اپوزیسیون داخلی نیز که در صحنه سیاسی ایران حضور دارند توجهی به این جنبش قدرتمند ندارند. چرا که دیدگاه سیاسی و اجتماعی‌شان نیز در این زمینه‌ها بسیار محافظه‌کارانه بوده و هنوز خواست برابری حقوق زن و مرد و حمایت همه‌جانبه قانون و دولت از حقوق زنان برای‌شان معنا و مفهوم واقعی نیافته و شاید هرگز نیز نیابد. اما بهای این گسست جدی و عمیق تاریخی و فرهنگی را زنان و دختران ایران با پوست و گوشت خود با بدن‌ها و چهره‌های سوخته و پیکره‌های ویران و از شکل افتاده خود می‌پردازند. زنان هنوز به اشکال جدی و توده‌ای مبارزه برای کسب حقوق بی‌واسطه و ابتدایی خود روی نیاورده‌اند و از اهرم‌های فشاری نظیر تظاهرات و راهپیمایی و تحصن و غیره که در سطح جنبش کنونی ایران بشدت معمول است استفاده نمی‌کنند. هنوز اشکال مبارزه بشدت فردی و در نهایت محدود به اقتضای خاصی می‌باشد و به همین دلیل نیز خواست‌ها و اعتراضات‌شان جدی گرفته نمی‌شود. راه‌حلهای پیشنهادی کارشناسان رژیم نیز بنا به دلایل ذکرشده در بالا بسیار سطحی و فرمالیته می‌باشد. پیشنهاد ایجاد خانه‌های امن بدون تصویب قوانین جدی حمایتی از زنان در سطح خانواده و اجتماع، بدون جایگزینی قوانین مدنی پیشرفته در حوزه خانواده بجای قوانین مذهبی و شرعی مانند تلاش‌های محدود قبلی راه بجایی نخواهد برد. تمام تلاش این کارشناسان متوجه آشتی دادن دختران و جوانان عاصی و سرخورده و ناراضی با خانواده نامهربان و سنت‌ها و توقعات بازدارنده این نهاد و جامعه مردسالار می‌باشد. این افراد مرتباً از بحران ارزش‌ها و بحران هویت میان جوانان و بویژه دختران صحبت می‌کنند. اینان ظاهراً چشم بر واقعیات هولناک و بیرحم اجتماعی بسته و با لفاظی و عبارت‌پردازی به جنگ فاکت‌های زنده و زشت موجود می‌روند. اینان نمی‌بینند که خانواده به معنای

روزنامه‌ی <ایران> در شماره یک شنبه ۲۴ مهرماه ۷۹ در صفحه‌ی حوادث، خبر تکان دهنده و هولناکی مبنی بر کشتار سیستماتیک حدود ۳۰ تن از زنان و دختران جوان از خانه گریخته طی ۶ ماه گذشته را منتشر کرد. مطابق این گزارش منتشر شده‌ی رسمی، قربانیان این حوادث فجیع را زنان و دختران جوان بامیانگین سنی ۲۵-۲۸ تشکیل می‌دهند و جوان‌ترین قربانی این فاجعه ۱۵ سال دارد. اخبار منتشره در ضمن حاکی از آن است که چهره‌های این زنان و دختران ظاهراً به قصد جلوگیری از شناسایی‌شان سوزانده شده است. در راستای همین معضلات و بحرانهای جدی انسانی و اجتماعی در ایران، مدتی قبل نیز اعلام شد اکثریت ۲۵ هزار کودک خیابانی تهران را دختران تشکیل می‌دهند. چندی پیش از سوی حجت الاسلام زم ریسی سازمان فرهنگی-هنری شهرداری تهران اعلام گشت که نرخ سن فحشا در میان زنان از ۲۷ سال به ۲۰ سال کاهش یافته است. هم‌چنین مطابق آمار ایران فرار جوانان اعم از پسر و دختر در ایران روند رو به افزایشی را نشان میدهد. تنها فرار دختران در سال ۷۸ نسبت به سال قبل ۳۰ درصد افزایش نشان می‌دهد. منابع رسمی و رسانه‌های جمهوری اسلامی نهایت تلاش خود را بکار گرفته‌اند تا بتوانند علت اصلی این فجایع را با توسل به دلایلی مانند "خشونت خانوادگی" و "پدران و مادران بی‌صلاحیت" توضیح دهند. در این تحلیل‌ها و گریززدن‌های معمول، صحبت فاکتورهای سیاسی و اجتماعی در میان نیست. البته توقعی نیز از نظریه‌پردازان و کارشناسان ارشد و رسمی رژیم نمی‌توان داشت چرا که اینان نیز با دکم‌های ایدئولوژیک سیاسی خود به مسایل نگرینسته و در پی کم‌رنگ کردن هر چه بیشتر نقش سیستم مذهبی سرمایه‌داری حاکم بر ایران در نابسامانی‌های فرهنگی و اجتماعی هستند.

اما واقعیت بسیار فراتر از این توضیحات بی‌بنیان و سطحی است. واقعیت آنست که جامعه ایران در آستانه عبور از یک مرحله تاریخی به مرحله تاریخی پیشرفته‌تری ایستاده است. اما در همین حال دولتی بشدت مستبد، دولتی مذهبی و عقب‌مانده در مقابل این عبور و گذر تاریخی ایستاده و با هر حرکت ترقی خواهانه و رادیکال مبارزه می‌کند. دولت ایران با چماق دوگانه مذهب و قانون اسلامی هرگونه حقوق انسانی و فردی اجتماعی زنان را سلب نموده و آنان را به اسارت کشیده است. این دولت که تمامی ثروت جامعه را می‌بلعد، هیچ‌گونه وظیفه‌ای در قبال شهروندان خود و بویژه زنان و کودکان بهیچ‌توجه نگرفته است. عامل اصلی مشکلات زنان ایران و انهدام اوضاع رفاهی، اخلاقی و اجتماعی‌شان، علت اصلی ربایکاری و اخلاق دوگانه در حوزه خصوصی و عمومی که به یک پدیده همگانی و مرسوم تبدیل گشته است، صرفاً وجود یک دولت مذهبی و عقب‌مانده است که با تمامی پیشرفت‌های انسانی و مدرن بشر و از جمله به رسمیت شناختن حقوق برابر زن و مرد در تمام زمینه‌ها در تضاد آشکار و جدی قرار دارد. منع معاشرت آزادانه دختر و پسر، انکار هرگونه حقوق فردی مستقل برای زن و بطور کلی انکار فردیت و جنسیت زن، انکار آزادی پوشش و حق تصمیم‌گیری زن بر زندگی و نیازهای جنسی و عاطفی خود، به رسمیت شناختن چنبد همسری برای مردان و مقدس و مشروع جلوه دادن تسلط خانوادگی و جنسی مرد همه و همه از دلایل جدی ایجاد بحران کنونی در اوضاع جوانان و زنان می‌باشد. این استبداد ماوراطبقاتی که مشروعیت خود را تنها

سنتی و بورژوازی آن، خانواده به معنای کانون و مأمنی گرم در یک جهان بی‌روح برای آسایش مرد و گریز او از جنگل رقابت و درگیری دنیای بیرون در بسیاری از مناطق و بویژه در شهرهای بزرگ در حال تلاشی وحشت‌انگیزی است. فقر شدید مادی، سوتغذیه و کار سخت و غم‌انگیز اقتصادی کودکان در بیرون از خانواده و فرهنگ رقابتی و مادی شدید رایج در ایران امروز، روابط متزلزل و ناپایدار انسانی و خانوادگی هم‌راه با آمیزه طلاق، اعتیاد، خودفروشی، بزهکاری و سببیت و خشونت لگام‌گسیخته‌ای که در نهان و آشکار بر کودکان و زنان می‌رود و غیره تصویر لرزان و روبه‌انهدامی از خانواده را نشان می‌دهد که در آن نیازهای روحی و عاطفی بسیاری از انسان‌ها و بویژه کودکان و زنان برآورده نمی‌شود. معجون فقر نیازهای مادی، کمبود عشق و عواطف انسانی، سرکوب بی‌حساب فردی در خانواده‌ها از سوی مردان خانواده و سرکوب اجتماعی از سوی دولت مردسالار و بی‌حقوقی مطلق زنان و دختران در ایران امروز بسیاری از این موجودات بی‌پناه انسانی را به آغوش سرد خیابان‌ها می‌کشاند تا مگر با فروش تنها موجودی خود، بیکر زیبایی زنانه‌شان، نیازمندی‌های مالی خود را رفع و رجوع کنند و یا عشق رمانتیک و جاودانه‌ای را تجربه کنند. بسیاری از این زنان و دختران که از خانواده‌های فقیر و کم‌درآمد و در حال تلاشی می‌آیند به علت خستگی، دل‌زدگی، انفعال غیرقابل تصویری که بر آنان تحمیل می‌شود، نفرت از کنترل مداوم حرکات و افکار و احساسات‌شان، زندگی ملال‌آور و تنها و ناراضی‌انگیز و یک‌نواختی سرگیجه آور و ابتدال زندگی روزمره به خیابان‌ها پناه می‌برند. راه حل نه حسی مجدد آنان در خانه‌های امن که مبارزه با فرهنگ غلط سنتی و مذهبی جامعه و بکارگیری ابزارهای فشار بر قدرت حاکم در راه در هم‌شکستن آن و ایجاد نظامی انسانی بر ویرانه‌های آن است. هر چند فشارها بر دولت و مجلس برای تصویب قوانین جدی به نفع زنان و بویژه آنان که از اقتضای کم‌درآمد و محروم برمیخیزند، نیز می‌تواند در شرایط گذار مد نظر باشد.

باید با صدای بلند اعلام نمود که بازگشت به گذشته امکان‌پذیر نیست. حبس مجدد زنان در خانه و بازسازی جهان بیرونی بدست مردان دیگر ممکن نیست. زنان به میدان آمده‌اند و خواهان یک زندگی انسانی و برابر با مردان حتی در نوع طبقاتی آن هستند. موجودیت و اساس سیستم جامعه مردسالار و خانواده مردسالار در تناقضی جدی با حیات فردی و اجتماعی و جنسی زنان قرار گرفته است و به همین دلیل باید از میانه میدان حوادث جاروب گردند. باید بخاطر داشت که این حوادث دل‌خراش قبل از آن که مایه سرزنش "پدران و مادران بی‌صلاحیت" این دختران و زنان گردد مایه فضاخت سیستم رفاهی، آموزشی، امنیتی و اخلاقی حاکم بر ایران می‌باشد که قادر نیست برای نیمی از جمعیت کشور شرایط مناسبی برای رشد و پیشرفت و امنیت اقتصادی و جانی و اجتماعی فراهم آورد. این حوادث نشان‌گر ناتوانی ذاتی این سیستم در پاسخگویی به نیازها و ضرورت‌های تاریخی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی مطرح در جامعه ایران و بویژه تناقض ذاتی و جدی این ساختار با حقوق زنان می‌باشد. بدون گذر از این سیستم، نمی‌توان به حل این معضلات اجتماعی امید بست.